خاطره‌ای از حضور میدانی حاج قاسم سلیمانی در جبهه مقاومت در گفت‌وگوی «جوان» با رزمنده مدافع حرم

روزی که حاج قاسم بر دست یک مدافع حرم بوسه زد

■ غلامحسین بهبودی

حاج قاسم سلیمانی فرماندهی ستاد نشین نبود. این مطلب را هم رزمندگان دفاع مقدس گواهی می‌دهند هم رزمندگان مدافع حرم. حضور او در عملیات خیبر، بدر و خصوصاً کربلای ۵ از ماجراهای مشهور دفاع مقدس است. زمانی که در عملیات کربلای ۵ از حاج قاسم می‌خواهند ولو برای ساعتی از خط مقدم به قرارگاه فرماندهی برود تا در جلسه‌ای شرکت کند، او می‌گوید وقتی نیروهایم زیر آتش دشمن هستند ترجیح می‌دهم کنارشان بمانم. حاج قاسم همواره کف میدان نبرد حضور داشت و در میدان دفاع از حرم نیز با وجود آنکه وارد دهه ششم زندگی‌اش شده بود، همچنان فعال و پویا ظاهر می‌شد و بارها و بارها در شدیدترین درگیری‌های محور مقاومت با تروریست‌های سَلفی حضور می‌یافت. رزمندگان مدافع حرم نیز همانند رزمندگان دفاع مقدس خاطرات بسیاری از شهید سلیمانی در بحبوحه میادین نبرد دارند. عبدالمحمود محمودی از رزمندگان مدافع حرم در گفت‌وگو با ما خاطره‌ای از دیدار با این شهید بزرگوار در بحبوحه نبرد آزادسازی شهرک خلصه سوریه بیان کرده است که با هم می‌خوانیم.

شهید سلیمانی فرماندهی عملیاتی در کف میدان نبرد بود

> همچنان که دستم روی دستگیره در بود و داشتم من‌ومن می‌کردم، خود حاج قاسم متوجه منظورم شد. با همان لحن عاطفی و با لبخند گفت: هان، چی شده برادر اصفهانی! به جای اینکه حرف دلم را توضیح بدهم، زرنگی کردم و دست ایشان را گرفتم تا برای چند ثانیه هم که شده او را در آغوش بگیرم

■ **خلصه و حمره**

در مقابل خان طومان، دو شهرک به نام‌های خلصه و حمره وجود داشتند که برای دستیابی به خان طومان لازم بود هر دوی این شهرک‌ها از وجود تروریست‌های سلفی پاکسازی می‌شدند. اواسط سال ۹۴ بود که رزمنده‌های مدافع حرم برای آزادسازی شهرک خلصه اقدام کردند. ورود به این شهرک مساوی با درگیری‌های خانه به خانه بود که این نوع درگیری‌ها بسیار سخت و طاقت فرساست. ما باید خانه به خانه پیش می‌رفتیم و منطقه شهرک را از وجود تروریست‌ها پاک می‌کردیم.

■ **پای مجروح**

وقتی به شهرک خلصه رسیدیم، پایم که از زمان جنگ تحمیلی مجروحیت داشت و در سوریه هم مجدداً ترکش خورده بود، به شدت آزارم می‌داد. طوری که خستگی و ضعف به من غلبه کرده بود. در کوچه و پس کوچه نمی‌شد محلی برای استراحت پیدا کرد، چون احتمال وجود نیروهای دشمن در خانه‌ها می‌رفت. به همین خاطر هر طور شده خودم را سرپا نگه داشتم تا اینکه به جاده اصلی شهرک رسیدیم. پشت سرمان هرچه بود را پاکسازی کرده بودیم و روبه‌رو هنوز نبرد ادامه داشت. در اینجا فرصتی پیش آمد تا بتوانم دقایقی استراحت کنم.

مسئولیت چند نفر از بچه‌ها با من بود، تقسیم کار کردم و همه را به جز برادر خیبری به اطراف فرستادم. خیبری ماند تا اگر کاری پیش آمد بتوانم ایشان را به عنوان پیک بفرستم پیش باقی نیروها. به ایشان سپردم اگر خوابم برد، نگذارد زیاد طول بکشد و زود بیدارم کند.

■ **اتومبیل غریبه**

در حالی که روی زمین دراز کشیده بودم، اطرافم پر بود از سر و صدای درگیری و انفجار و ماشین‌های نظامی که از روبه‌رو به سرعت از جاده خلصه عبور می‌کردند و هر کدام به سمتی می‌رفتند. به زور چشم‌هایم را باز نگه داشته بودم و ناخودآگاه عبور اتومبیل‌ها را نگاه می‌کردم. در همین لحظه یک اتومبیل توجه‌ام را به خودش جلب کرد. با سرعت آمد و درست رو به روی ما زد روی ترمز!

آرام سرم را بلند کردم. دیدم اتومبیل وسط جاده ایستاده و کسی هم از آن پیاده نمی‌شود. به راننده اشاره کردم بیاید داخل کوچه مبادا مورد اصابت گلوله‌های دشمن قرار بگیرد. راننده توجهی به اشاره من نکرد. شک کردم نکند سرنشینان این اتومبیل از نیروهای دشمن باشند. چون هنوز تعدادی از آنها خبر نداشتند که رزمنده‌های ما شهرک را تصرف کرده‌اند.

■ **حاج قاسم آمد**

لحظاتی گذشت و سرنشینان خودرو واکنشی به اشاره من نشان ندادند. به برادر سپهر خیبری گفتم جلو برود و از راننده بخواهد اتومبیل را به داخل کوچه بیاورد. خیبری هنوز به اتومبیل نرسیده بود که در ماشین باز شد و در کمال تعجب دیدیم حاج قاسم سلیمانی از آن بیرون آمد. با دیدن ایشان یک حالی شدم! اصلاً انتظار نداشتیم حاجی را اینجا ببینیم.

خیبری با خوشحالی داد زد: حاجی بدو که خود سردار سلیمانی است! گفتم سر و صدا نکن خیبری، باقی بچه‌ها بفهمند حاجی آمده اینجا، ازدحام می‌شود.

حاج‌قاسم در دفاع مقدس و دفاع از حرم محبوبیت بسیاری نزد رزمندگان داشت

> آرام سرم را بلند کردم. دیدم اتومبیلی وسط جاده ایستاده و کسی از آن پیاده نمی‌شود. به راننده اشاره کردم بیاید داخل کوچه مبادا مورد اصابت گلوله‌های دشمن قرار بگیرد. راننده توجهی به اشاره من نکرد. شک کردم نکند سرنشینان اتومبیل از نیروهای دشمن باشند. چون هنوز تعدادی از آنها خبر نداشتند شهرک در اختیار ماست

چند نفر از بچه‌های گروه ما که همان حوالی بودند، با دیدن حاج قاسم آمدند پای ماشین. حاجی با همه روبوسی کرد. بعد با اشاره خواست بچه‌ها پراکنده شوند. هنوز درگیری‌ها ادامه داشت و اگر دشمن تجمعی را می‌دید، آنجا را زیر آتش می‌گرفت. از بچه‌ها خواستم پراکنده شوند.

در همین حین بدون اینکه من متوجه بشوم، حاج قاسم از بچه‌ها پرسیده بود اینجا چه کسی مسئول است. یکی از نیروها، من را نشان داده و گفته بود که ایشان مسئولیت دارد. با اشاره آن بنده خدا، حاجی به من نگاه کرد و خواست که از وضعیت منطقه برای‌شان توضیحاتی بدهم. رده من طوری نبود که بخواهم مستقیم به فرماندهی مثل حاج قاسم گزارش بدهم.

ما باید به مسئول بالاتر می‌گفتیم و آنها هم به قرارگاه فرماندهی گزارش می‌کردند. اما حاجی با تواضعی که داشت، از بنده حقیر خواسته بود شرایط منطقه را برای‌شان توضیح بدهم. مختصر توضیحاتی دادم و حاجی هم با خوشرویی حرف‌هایم را شنید و بعد مجدد رفت که سوار اتومبیلش شود.

■ **در آغوش سردار**

قبلاً حاج قاسم را در سوریه و در یک قرارگاه دیده بودم. اما آنجا آن قدر شلوغ بود که حتی نتوانستم نزدیک‌شان شوم. دوست داشتم ولو برای یکبار هم که شده او را در آغوش بگیرم و روی ماهش را ببوسم.

اما از طرف دیگر نمی‌خواستم وقت حاجی را بگیرم. مسلماً فرماندهی مثل او کارهای زیادی داشت که باید به آنها می‌رسید.

همچنان که دستم روی دستگیره در بود و داشتم من‌ومن می‌کردم، خود حاج قاسم متوجه منظورم شد. با همان لحن عاطفی و با لبخند گفت: هان، چی شده برادر اصفهانی! به جای اینکه حرف دلم را توضیح بدهم، زرنگی کردم و دست ایشان را گرفتم تا برای چند ثانیه هم که شده او را در آغوش بگیرم. همزمان گفتم حاجی یک ماچی به من بدهید، رفتم!

■ **در جا خشکم زد!**

ایشان را در آغوش گرفتم و صورت‌شان را بوسیدم. اما یکهو حاج قاسم خم شد و دستم را بوسید! در جا خشکم زد و به یکباره منقلب شدم. حتی الان که دارم این خاطره را تعریف می‌کنم دست و پایم را گم کرده‌ام. آن لحظه هم نفهمیدم باید چه بگویم و چه واکنشی نشان بدهم. آمدم دستم را بکشم گفتم مبادا بی‌ادبی بشود. نمی‌دانستم چه کار کنم. سرم را پایین انداختم و آرام گفتم ما باید کفش شما را ببوسیم شما دست بنده را می‌بوسی؟

حاج قاسم لبخندی زد و با مهربانی گفت «اخوی دست شماها را باید بوسید که ایستاده‌اید و می‌جنگید. من که کاری نکردم! دیشب تا حالا در قرارگاه پای نقشه بودیم».

■ **شمع وجود او**

من دیگر حرفی برای گفتن نداشتم. وقتی دیدم شخصی مثل حاج قاسم که یک عمر در میادین مختلف نبرد حضور دارد اینطور متواضعانه می‌گوید کاری نکرده‌ام. تکلیف من و امثال من چه بود. ما کجای کار بودیم؟ ما که دیگر چیزی نداشتیم برای گفتن...

بعد از اینکه حاجی در اتومبیل نشست، دستگیره را گرفتم و در اتومبیل را بستم. موقع رفتن، ایشان دستش را بالا آورد و من و باقی بچه‌ها تا لحظاتی همین طور ایستاده بودیم و رفتن‌شان را تماشا می‌کردیم.

در آن لحظات یک موضوعی به ذهنم رسید. پیش خودم گفتم اگر رزمنده کوچکی مثل من به این کشور غریب می‌آید تا با سلفی‌ها مبارزه کند، یا اگر این همه مجاهد و رزمنده از کشورها و ملیت‌های مختلف به سوریه می‌آیند تا در خط اول مقاومت اسلامی بجنگند، به خاطر این است که یکی مثل حاج قاسم در معرکه نبرد پای نقشه است، کار دست کاردان است و ما هم دل به وجود ایشان خوش داریم. به خاطر شمع وجود او و افرادی مثل اوست که اینجا آمده‌ایم و با دشمن می‌جنگیم.

نگاه

باز پس‌گیری فاو توسط بعثی‌ها در آخرین روزهای فروردین ۱۳۶۷

خروج عراق از لاک دفاعی و آغاز عملیات تهاجمی

■ علیرضا محمدی

آخرین روزهای فروردین ماه ۱۳۶۷ اتفاقی در جبهه‌های جنگ رخ داد که حداقل از زمان اتخاذ سیاست تعقیب و تنبیه متجاوز و ورود نیروهای ایرانی به عراق کم نظیر بود. روز ۲۸ فروردین ماه ۶۷ عراق با ۱۰ لشکر گارد ریاست جمهوری به فاو حمله کرد و دو روز بعد (۳۰ فروردین) این شبه جزیره را از تصرف نیروهای ایرانی خارج کرد. از زمانی که ایران تصمیم گرفت به خاک عراق ورود کند، این کشور به لاک دفاعی فرو رفته بود. اما انگار که از خوابی چند ساله بیدار شده باشد، دوباره حالتی تهاجمی به خود گرفت و تصرف مجدد فاو، شروعی بر این حالت تهاجمی بود.

■ **ادعای صدام**

کمی قبل از آنکه عراق مجدداً فاو را تصرف کند، صدام در گفت‌وگویی که با یک نشریه لبنانی انجام داده بود، ادعا می‌کند که به زودی مناطق اشغالی ایران را از آنها پس خواهد گرفت. تا سال ۶۷ ایران مناطق استراتژیکی مثل جزایر مجنون، شلمچه، فاو و نقاطی از شمال عراق را تصرف کرده بود. اما عراق که بعد از عملیات کربلای ۵ به شدت از سوی ابرقدرت‌ها تجهیز شده بود، منتظر فرصتی بود تا خود را از لاک دفاعی خارج کند و دست به تهاجم گسترده در جبهه‌های جنگ بزند. ادعای صدام نیز از چنین مسائلی نشئت می‌گرفت.

■ **نقطه عطف**

فاو زمستان سال ۶۴ و در پی عملیات والفجر ۸ به تصرف نیروهای ایرانی درآمد. جنوبی‌ترین نقطه عراق که به خلیج فارس راه داشت، تصرف فاو می‌توانست به کشتیرانی این کشور لطمات بسیاری وارد کند. و امیدهای بسیاری را در داخل ایران برای پایان دادن به جنگ تحمیلی برانگیخت. آن هم پایانی سرافرازانه و پیروزمندانه. از همین رو بود که بعد از عملیات والفجر ۸ صحبت از تعیین سرنوشت جنگ در فضای داخلی ایران شد. کربلای ۴ می‌خواست پاسخی بر ادعای تعیین سرنوشت جنگ باشد. اما چون موفقیت‌آمیز نبود، عملیات کربلای ۵ به فاصله دو هفته از اتمام کربلای ۴ انجام گرفت. در عملیات کربلای ۵ جبهه ایران و خصوصاً سپاه پاسداران انقلاب اسلامی هرچه در توان داشت پای میدان نبرد آورد. چرا که می‌خواست موفقیت عملیات فاو را تکمیل کند و جنگ را پایان بخشد. از این‌رو می‌توانیم بگوییم تصرف فاو یک نقطه عطف در دفاع مقدس بود و دو عملیات کربلای ۴ و ۵ و استفاده حداکثری ایران از قوای نظامی‌اش در این دو عملیات همگی به خاطر انجام موفقیت‌آمیز والفجر ۸ و تصرف فاو بود.

■ **فاو تا فاو**

بعد از اینکه عراق توانست فاو را در آخرین روزهای فروردین ۶۷ از تصرف ایران خارج کند، دوران تلخ ماه‌های پایانی جنگ شروع شد. همان طور که پیشتر توضیح داده شد، تصرف فاو توسط ایران یک نقطه قوت و عطف در روند عملیات برون مرزی ایران بود. و حالا در بازپس‌گیری آن توسط بعثی‌ها، می‌توانست یک نقطه ضعف برای جبهه خودی به شمار آید و دست برتر را به آنها بدهد. چراکه روحیه نیروهای ایرانی را کاهش داد و در طرف مقابل روحیه بعثی‌ها فزونی یافت. از فاو (تصرف آن توسط جبهه خودی) تا فاو (بازپس‌گیری‌اش توسط دشمن) نام مقاله‌ای بود که اردیبهشت ۱۳۶۷ در یکی از روزنامه‌های ایرانی چاپ شد و توسط رزمنده‌ها و مردم دست به دست می‌شد. این مقاله نیز اشاره‌ای بر روند متفاوت جنگ در پی تصرف و از دست دادن این شبه جزیره داشت. به واقع نیز از دست رفتن فاو به معنی پایان دوره‌ای از جنگ بود که ایران با حملات بی‌امانش صدام را به لاک دفاعی فرو برده بود. قله و نقطه اوج این دوران تصرف فاو بود. اما همین نقطه قوت وقتی در آخرین روزهای فروردین ۶۷ از دست رفت، تبدیل به نقطه ضعفی در جبهه‌ها شد که در تعاقب آن عراق توانست شلمچه و جزایر مجنون را نیز از تصرف نیروهای ایرانی خارج کند.

> کمی قبل از آنکه عراق مجدداً فاو را تصرف کند، صدام در گفت‌وگویی که با یک نشریه لبنانی انجام داده بود، ادعا می‌کند که به زودی مناطق اشغالی ایران را از آنها پس خواهد گرفت

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۷۳۵

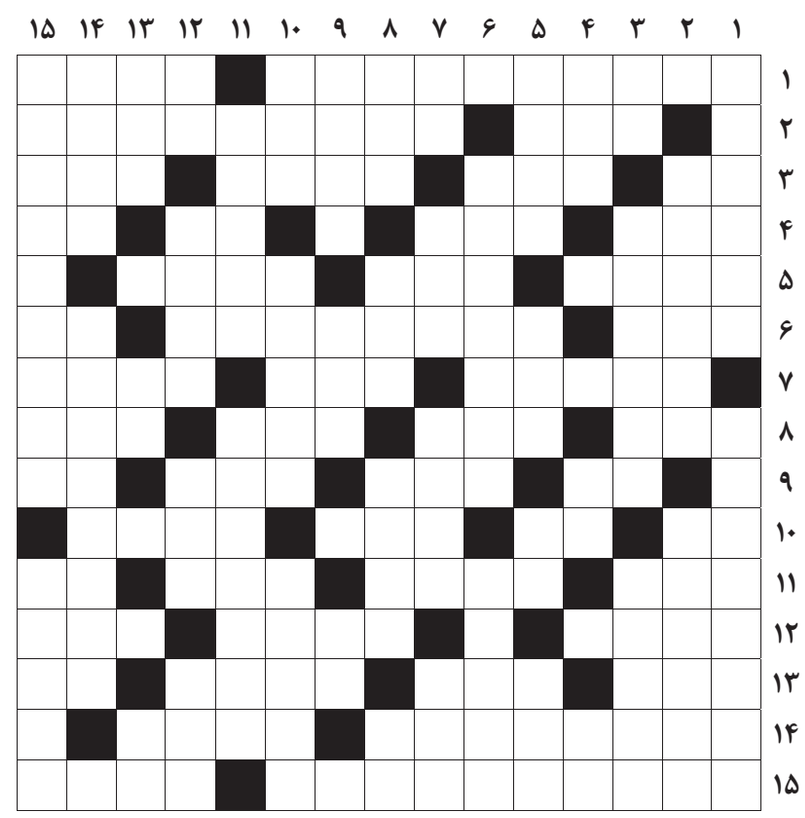

از راست به چپ

■ ۱- ۲۰ درصد از سطح کره زمین را پوشانده است- گوشت بریان ■ ۲- مظهر بدکردار و خباثت در افسانه‌ها- تیم فوتبالی معتبر در ایتالیا ■ ۳- خیس- نژاد قشقایی- سرگشته- چین و شکن ■ ۴- گاو تبتی- گل خوشبو- نور اندک- علامت مفعول ■ ۵- نانخورش- دوستدار- لقب امپراتوران روس ■ ۶- صدای گربه- ساختمان چند طبقه- مساوی ■ ۷- خبرگزاری رسمی کشورمان- سخن، کلام- از داوران وطن ■ ۸- پدر آذری- سطل- شک- نوعی آشپزخانه ■ ۹- سایه- زمان مرگ- پیمانه- از ویتامین‌ها ■ ۱۰- کام- بهتر از بدتر- از بت‌ها- ماشین خاکبرداری ■ ۱۱- در فرهنگ لغت به معنی کینه و دشمنی آمده است- معبودهای دروغین عصر جاهلی- ردپا- رگ خواب ■ ۱۲- شیردادن به کودک- صحرایی در مصر- میلیون در صنعت برق ■ ۱۳- صندوقچه- فنی در کشتی- قایق- عنصر شیمیایی ■ ۱۴- از گرانبهاترین فلزات که می‌تواند ارزان‌ترین انرژی را تولید کند- پشت‌سرهم ■ ۱۵- پدر علم فیزیک در ایران- تالار فرانسوی

از بالا به پایین

■ ۱- بهبود زخم- پایتخت هلند ■ ۲- سیستم خنک‌کننده موتور اتومبیل- وظیفه اصلی ملک الموت از آغاز حیات ■ ۳- سلطه و نفوذ- درفش معروف ایران از عهد قدیم تا پایان ساسانیان- به ناچار ■ ۴- نشانه- نیمه تاریک زمین- از گروه‌های خونی ■ ۵- سال فضانوردان- طولانی‌ترین رشته کوه دنیا- خرس آسمانی- متضاد تند ■ ۶- پایتخت اوگاندا- اشاره کردن شاعر در شعر به داستان یا مثلی مشهور ■ ۷- سفر ناتمام- عنوان نامه- آبرو و اعتبار- همسایه شمالی ■ ۸- چهارشاخ خرمن برباد ده- مظهر سرعت- جامه- بنده و شما ■ ۹- نوباوه- مسافرت دسته‌جمعی- خار سر دیوار ■ ۱۰- برداشت غله- مالک گردانیدن- استاد قصیده‌سرایی شعر فارسی ■ ۱۱- دشنام- بازی روی میز لبه‌دار ■ ۱۲- تن‌پوش مردانه- خودروی باری سبک- بادام- نام اصلی مجنون ■ ۱۳- دشمن امید- راه ناتمام- از نت‌ها ■ ۱۴- محصول ساوه- اتحاد و همگرایی ■ ۱۵- اقتباس ادبی- زیردست

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۵	۸		۶	۷		
	۶	۸	۲					
								۴
			۴		۷			
						۸		۵
۱	۲							
				۲			۱	
۸	۹			۶			۷	
		۶		۳				

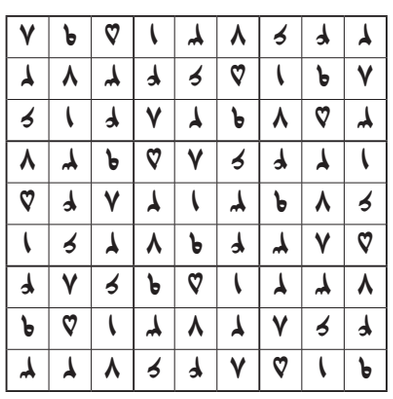

جدول کلمات متقاطع
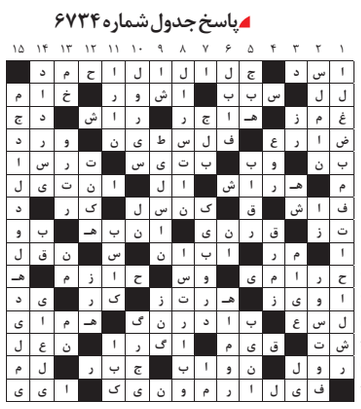
پاسخ جدول شماره ۶۷۳۴